



توافق موقت اتمی، پایان کشمکش و اختلاف نیست!

کشمکش و نزاع چند ساله ی دولت آمریکا و جمهوری اسلامی بر سر مسائل هسته ای و تعلیق غنی سازی اورانیوم، وارد مرحله جدیدی می شود. روند این نزاع و کشمکش، به ویژه بعد از کشاندن شدن پرونده اتمی جمهوری اسلامی به شورای امنیت، پیوسته به زیان رژیم حاکم بر ایران رقم خورده است.

اکنون مدت هاست که جمهوری اسلامی نه فقط هرگونه فرصت یا امکانی را برای مانور و استفاده از تضادهای میان آمریکا و اروپا از دست داده است، چراکه در این مناقشه، اروپا نیز از پی آمریکا روان گشته است، بلکه رویدادهای سیاسی در مقیاس بین المللی نیز نشان داد که جمهوری اسلامی روی موضع گیری های روسیه و چین نیز که در آغاز جزو حامیان آن و مخالفین سیاست های آمریکا محسوب می شدند، مطلقاً نمی تواند حساب کند.

اولین قطعه نامه شورای امنیت یعنی قطعه نامه شماره ۱۷۳۷ را جمهوری اسلامی جدی نگرفت. گرچه این قطعه نامه که هر پنج عضو دائمی شورای امنیت به آن رای مثبت داده بودند به جمهوری اسلامی فهماند که دیگر نمی تواند به شیوه گذشته به مسئله هسته ای و غنی سازی اورانیوم برخورد کند، اما ظاهری بی اعتنا به خود گرفت و سعی کرد این قطعه نامه را بی اهمیت جلوه دهد. اقداماتی که اما دولت آمریکا مسیر آن را در شورای

در صفحه ۲

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (قسمت آخر)

در صفحه ۱۰

نئولیبرالیسم و عوامفریبی اسلامی دست در دست یکدیگر

چند لیتر بنزین پیش از اعمال سهمیه بندی، به سوی جایگاه های بنزین روان شده بودند و مواجه شدن آن ها با تعطیلی جایگاه های بنزین و ساعت ها توقف در راهبندان ها خشم آن ها را برانگیخت. چنین بود که در تهران و سایر شهرهای بزرگ ده ها جایگاه بنزین و سایر نهادها و موسسات دولتی و تعداد زیادی خودرو توسط مردم خشمگین، که چیزی جز چند لیتر بنزین نمی خواستند، به آتش کشیده شد. درگیری ها با دستگیری ده ها تن و قتل چند تن توسط نیروهای سرکوبگر رژیم ظاهراً به پایان رسیده است و اکنون در صفحه ۳

پس از مدت ها زمینه سازی سرانجام حکومت اسلامی طرح سهمیه بندی بنزین را به مرحله اجرا گذارد. شیوه اعلام خبر سهمیه بندی البته با نحوه برخورد معمول رژیم به مردم و مسائل و معضلاتشان در هماهنگی کامل قرار داشت. اعلام سهمیه بندی و خبر گرانی بنزین ساعت ۹ شب، و بستن پمپ بنزین ها از همان ساعت، مثنی از خروار نگرش سران حکومت نسبت به مردم است که توده های مردم ایران آن را به طور روزمره تجربه می کنند. اما تحقیر، تحقیر است و هیچگاه نمی تواند به امری عادی و پذیرفته شده تبدیل شود. هجوم مردمی که برای تهیه

خامنه ای و سیاست "تهاجمی" آید! آید!

اگر در تمام دوران حاکمیت جمهوری اسلامی به تبلیغات گسترده ی رسانه های حکومتی و دولت مردان این رژیم توجه کرده باشیم، خواهیم دید که سران این حکومت و به طور اخص خامنه ای چگونه با وارونه جلوه دادن بیست و هشت سال عملکرد جنایت بار این رژیم، تلاش کرده و می کنند از موضعی "تهاجمی" نه فقط خود و سیاست های خود را در انظار عمومی

در صفحه ۴

نشست مشترک جمهوری خواهان و مشروطه طلبان در پاریس

عده ای از جمهوری خواهان موسوم به منشور ۸۱ به همراه مشروطه طلبان متشکل در حزبی به نام حزب مشروطه خواه در روزهای ۲۵ تا ۲۷ خرداد از بانیان اصلی نشستی بودند که در پاریس برگزار شد. این، سومین گردهم آیی این بخش از اپوزیسیون بورژوازی و مدعی وحدت بخشیدن به صفوف همی "ایرانیان آزادی خواه" از هر

در صفحه ۹

بیکاری،

تاوانی که کارگران در مناسبات سرمایه داری می پردازند

بیکاری به یک معضل بزرگ برای کارگران ایران تبدیل شده است. رییس اتحادیه ی دولتی کارگران پیمانی و قراردادی طی مصاحبه ای از اخراج روزانه هزار کارگر قراردادی و پیمانی در استان تهران خبر داد که به گفته ی وی ۸۰ درصد از آن ها به جمعیت بیکاران اضافه می شوند.

اخراج هزار کارگر به صورت روزانه، به معنای اخراج سیصد و شصت و پنج هزار کارگر سالانه آن هم تنها در استان تهران و باز تنها بر اساس آمارهای دولتی است.

در صفحه ۵

به گزارش روزنامه ها و خبرگزاری های دولتی ایران، روز نهم تیرماه، مردی که حدود پنجاه سال سن داشت، در حالی که فریاد می زد: "شش ماه است که بیکارم"، خود را به زیر قطار مترو پرتاب و خود کشتی کرد.

بیکاری هر روز و در اشکال مختلف از میان کارگران و زحمتکشان قربانیان خود را طلب می کند. قربانیانی که با دنیایی از امید و عشق پا به دنیا گذاشتند و با کوله باری از رنج و درد آن را ترک کردند. آیا برآستی قلم ها قادر به تصویر این همه درد و رنج کارگران و زحمتکشان هستند؟

توافق موقت اتمی، پایان کشمکش و اختلاف نیست!

امنیت گشوده بود، فرا رنبود در این محدوده متوقف شود. با صدور قطعنامه ۱۷۴۷، اقدامات جدی تری در دستور کار قرار گرفت. تنها چند هفته پس از صدور دومین قطعنامه و اجرای تحریم های سیاسی و اقتصادی توام با تشدید فشارها و تهدیدات دولت آمریکا، کافی بود تا اثرات مخرب این تحریم ها، بر اقتصاد بحران زده جمهوری اسلامی و تشدید این بحران، ملموس تر شود. تأثیرات تحریم های سیاسی و اقتصادی در عین حال تنها به این جنبه محدود نمی شد. این تحریم ها، از جنبه تشدید تضادها و اختلافات درون حکومتی، به ویژه از جهت تعمیق ناراضیاتی توده ای و بالا رفتن احتمال بروز شورش ها و انفجارهای اجتماعی نیز تأثیرات مهمی بر جای گذاشت.

روشن است که تشدید این اقدامات و تهدیدات و گسترش ابعاد تحریم های سیاسی و اقتصادی که آمریکا و اروپا از همان فردای صدور دومین قطعنامه شورای امنیت، بررسی آن را آغاز نموده بودند و بدون شک عواقب بسیار وخیمی را برای جمهوری اسلامی در پی خواهد داشت، جانی برای ادامه عنادورزیهای جمهوری اسلامی باقی نمی گذاشت. اگر که ادامه این روند به زیان جمهوری اسلامی است، که هست، اگر که تصویب قطعنامه سوم شورای امنیت، معضلات بزرگتری رافراوری جمهوری اسلامی خواهد گذاشت، پس رژیم جمهوری اسلامی هم دیگر نمی توانست نسبت به این رویدادها بی اعتنا بماند، نمی توانست چون گذشته روی حرف خود بایستد، بر ادامه غنی سازی، بی چون و چرا اصرار ورزد، از تعلیق آن سرباز زند و راه مذاکره را مسدود نگاه دارد.

جانب دیگر که در اساس دولت آمریکاست نیز گرچه تاکنون هرگونه مذاکره با جمهوری اسلامی را ظاهراً به تعلیق غنی سازی مشروط ساخته است و پیوسته بر تهدیدات خود علیه جمهوری اسلامی و بر ضرورت اقدامات شدیدتر و تحریم های جدی تر و گسترده تر تأکید نموده و در همین مسیر گام برداشته است، اما این تأکیدات و شاخ و شانه کشیدن ها، بر متن یک رشته ناکامی ها و شکست سیاست های آمریکا در منطقه و به ویژه در عراق، جدیت خود را از دست داده است. تهدیدات نظامی نیز جنبه عملی به خود نگرفته است. باید اشاره کرد که علاوه بر روسیه و چین که از همان ابتدای راه حل

نظامی مخالف بوده اند، اروپا نیز با راه حل نظامی روی موافقت نشان نداده است، چرا که آغاز چنین روندی، پایانش نامعلوم است لذا اروپا نیز ترجیح می دهد مسائل فی مابین از طریق گفتگو و مذاکره حل و فصل شود. اروپا که نمی خواهد مسائل بیش از این حاد و پیچیده شود، از یک سو آمریکا را به مذاکره مستقیم با جمهوری اسلامی ترغیب نموده است و از سوی دیگر با هشدار این موضوع که قطعنامه سوم شورای امنیت می تواند تحریم های جدی تر و عواقب خطرناکی در پی داشته باشد، جمهوری اسلامی را به انعطاف بیشتر تشویق نموده است، تا مناقشه اتمی از بن بست خارج شود. آمریکا نیز که نمی خواهد متحدین فعلی خود را از دست بدهد، در عین حال این موضوع را نیز به خوبی می داند که در شرایط کنونی نمی تواند تمام متحدین خود را آن طور که در مورد افغانستان و عراق عمل کرد، تا انتها به دنبال خود بکشد و لاجرم، ملاحظاتی آنها در نحوه برخورد به مناقشه اتمی با جمهوری اسلامی را نیز باید مورد توجه قرار دهد.

بر متن این شرایط است که دو طرف اصلی قضیه، در عین آن که به ظاهر بر سخنان و مواضع پیشین خود اصرار می ورزند و گاه حرف های تند و تندی نیز علیه یکدیگر بر زبان می رانند، اما در عمل، راه عقب نشینی پیش می گیرند، از آن چه قبلاً گفته اند کوتاه می آیند و مسیر سازش را طی می کنند. تنها چند روز پس از صدور دومین قطعنامه شورای امنیت، علی لاریجانی دبیر شورای عالی امنیت جمهوری اسلامی، مذاکرات ادامه داری را با خاورسولانا مسئول روابط بین المللی اتحادیه اروپا آغاز کرد. متعاقب آن با البرادعی رئیس آژانس اتمی نیز به گفتگو نشست. مجموعه این گفتگوها به توافق روی طرحی انجامید که حامل مضمون اصلی طرح هائی است که پیش از آن از سوی البرادعی، سولانا، روسیه و سوئیس نیز پیشنهاد شده بود. طرح مورد توافق که "توقف گرم" نامیده شده است بدین صورت است که فعالیت سانتریفوزها ادامه می یابد و دستگاه خاموش نمی شود، اما غنی سازی اورانیوم متوقف می شود. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی غنی سازی اورانیوم را در سطح فعلی نگاه می دارد و سازمان ملل نیز تحریم ها را متوقف و از صدور قطعنامه سوم صرف نظر می کند، و تحت

چنین شرایطی مذاکرات ادامه پیدا میکند. بیهوده نیست که درست در بحبوحه همین دید و باز دیده ها و مذاکرات است که "بان کی مون" دبیر کل سازمان ملل نیز، همزمان از آمریکا و اروپا خواست که بررسی تحریم های شدید ایران را به تعویق بیاورند.

به هر رو، شواهد موجود نشان می دهد که روی کلیات این طرح توافق به عمل آمده است و مذاکرات آینده تنها پیرامون جزئیات آن خواهد بود. علی لاریجانی رسماً از آژانس اتمی دعوت به عمل آورد که هیئتی را به منظور رفع ابهامات باقی مانده یا "شبهات" آژانس، به ایران اعزام نماید. علی اصغر سلطانیه نماینده جمهوری اسلامی در آژانس بین المللی انرژی اتمی اعلام کرد این هیئت پس از اعزام به تهران، روز ۲۰ تیر، مذاکرات خود را آغاز خواهد کرد. نام برده محور این مذاکرات را "نحوه پرداختن به مسائل باقی مانده میان ایران و آژانس"، عنوان نمود. محمد علی حسینی سخنگوی وزارت امور خارجه نیز در گفتگو با خبرنگاران داخلی و خارجی در دهم تیر ماه در این باره گفت: "قرار است یک تیم کارشناسی به ایران بیاید و ظرف دو ماه، در باره شیوه حل و فصل مسائل باقی مانده در آژانس گفتگو کند، یعنی ابتدا طراحی می کنند که چگونه مسائل باقی مانده باید حل و فصل شود و سپس در جهت رفع آن تلاش خواهند کرد"

همراه با توافق روی این طرح، در عین حال به این مسئله نیز باید اشاره نمود که حدود یک ماه ونیم پس از دور اول مذاکرات مستقیم نمایندگان جمهوری اسلامی و آمریکا در بغداد، دور دوم این مذاکرات نیز دارد تدارک دیده می شود. سخنگوی وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی اعلام نمود که جلال طالبانی در سفر اخیر خود به تهران، دعوت به مذاکره آمریکا را تجدید کرده است. از سوی دیگر، آمریکا به سفیر جمهوری اسلامی در عراق و چند تن از همراهان وی اجازه داد که با افراد وابسته به رژیم که حدود شش ماه قبل توسط سربازان آمریکائی در عراق دستگیر شده بودند، ملاقات نمایند. این رویدادها نیز بیانگر این واقعیت اند که علی رغم آن که مقامات آمریکائی، جمهوری اسلامی را پیوسته تهدید می کنند و به رغم سخنان تندی که سران جمهوری اسلامی علیه دولت آمریکا بر زبان می رانند، اما توافقی میان آنها صورت گرفته است. توافقی که برخاسته از وضعیت پیچیده و توازن قوای موجود است. در این توافق، هر دو طرف بر سر نحوه برخورد به

نولیبرالیسم و عوامفریبی اسلامی دست در دست یکدیگر

صاحبان نزدیک به ده میلیون خودرو، که بخش اعظم آن‌ها مسافرکشی شغل اول و یا دومشان است، مانده‌اند که با روزی دو تا سه لیتر بنزین چه کنند.

اما سران حکومت از زاویه منافع خودشان هم که شده بایست می‌دانستند که این شکل اعلام خبر سهمیه بندی بنزین مردم را خشمگین می‌کند و تعیین روزی دو تا سه لیتر بنزین سهمیه برای خودروهای شخصی نه تناسبی با دنیای واقعیات دارد و نه در درازمدت قابل اجراست.

طبیعتاً سران حکومت این را می‌دانستند، اما در رابطه با واکنش مردم به تصمیمات دولت، آن‌ها ارزیابی دیگری دارند. جمهوری اسلامی بنا به مجموعه شرایط داخلی و بین‌المللی، خود را در موقعیتی می‌بیند که سیاست اعمال فشار، تحقیر و سرکوب حداکثر را اعمال کند. در عین حال این نحوه اعلام و میزان سهمیه بنزین شوکی بود که قرار است زمینه را برای سیاست اصلی مورد نظر رژیم فراهم کند.

سهمیه بندی راه میان بری است که عوامفریبان حاکم دقیقاً در جهت پیشگیری از اعتراضاتی که ممکن بود اعلام یکباره افزایش بهای بنزین به چند برابر برانگیزد، برگزیدند. بنابراین، به جای اینکه یکباره اعلام شود که طبق برنامه "تعدیل اقتصادی"، که یکی از اجزای آن حذف یارانه هاست، یارانه بنزین حذف می‌شود و بنزین به چند برابر قیمت قبلی به فروش خواهد رسید، ابتدا سهمیه بندی مطرح می‌شود. سهمیه روزانه دو تا سه لیتر بنزین برای خودروهای شخصی است و چون مشخص است که این میزان تناسبی با مصرف واقعی بنزین ندارد، مازاد بر این میزان به بهایی چند برابر به فروش می‌رسد. تا اینجا ناگزیری، صاحبان اتومبیل‌ها را وادار می‌کند حاضر باشند بهای بیشتری بپردازند تا بنزین مورد نیاز خود را تهیه نمایند و از آنجا که مصرف روزانه کسانی که مسافرکشی می‌کنند و در تهران یا سایر شهرهای بزرگ زندگی می‌کنند، هیچ تناسبی با سهمیه تعیین شده ندارد، بنابراین در اساس تفاوتی نمی‌کند که سهمیه بندی باقی بماند یا نه. در هر حال، بهای واقعی بنزین همان خواهد بود که دولت برای بنزین مازاد بر سهمیه تعیین خواهد کرد. اعلام بهای بنزین مازاد بر سهمیه را هم بیشتر کش می‌دهند تا زمینه روانی آن بیشتر فراهم شود و بهایی که اعلام خواهد شد به راحتی پذیرفته شود.

سهمیه بندی بنزین و نحوه اعلام آن، پوسته و ظاهر سیاستی است که در اساس از بیست سال پیش توسط صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی دیکته شده و حکومت اسلامی

هم همانند تمام حکومت‌های مدافع سرمایه‌داری در راستای اجرای آن حرکت می‌کند. این سیاست در یک کلام عبارت است از حذف یارانه کالاها و خدمات دولتی، بازگذاشتن دست سرمایه داران بخش خصوصی، منعطف ساختن نیروی کار با مضمون حذف مقررات و اجزای قوانین دست و پاگیر ناظر بر روابط کارگر و کارفرما به نحوی که سرمایه داران بتوانند کارگران را بدون مواجه شدن با موانع قانونی با شرایطی که خود صلاح می‌دانند به کار بگیرند و در یک کلام کاهش هزینه نیروی کار، و بالاخره واگذاری حتا آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و سایر امور کلیدی به بخش خصوصی.

جالب توجه این که تمامی جناح‌های حکومت که معمولاً خواه از زاویه دفاع از منافع جناح‌های مختلف بورژوازی و چه به سبب منافع بانندی و دسته‌ای‌شان در مواردی بر سر مسائل مختلف اختلاف نظر دارند و یا لاقفل بر سر نحوه اجرای این یا آن مساله به جان هم می‌افتند، در این جا متفق‌الظنند. و جالب‌تر این که در حالی که بحث سهمیه‌بندی بنزین به مساله روز جامعه تبدیل شده، در پس این غوغا، از رهبر حکومت اسلامی گرفته تا وزیر اقتصاد بر ضرورت اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی" پافشاری می‌کنند. در این هنگامه، اقتصاددانان به رئیس جمهور نامه می‌نویسند و نمایندگان بخش خصوصی ضرب‌الاجل تعیین می‌کنند و لیست بلند بالایی از ملزومات قانونی و اجرایی مورد نیاز جهت اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی، واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی، را در اختیار دولت قرار می‌دهند.

افزایش بهای بنزین، جزیی از سیاست‌های نولیبرالی است که جمهوری اسلامی مصمم به اجرای آن است، و به سبب تاثیر مستقیمی که بر افزایش بهای سایر کالاها و خدمات برجای خواهد گذاشت، گامی مهم در این زمینه. چرا که گرانی بنزین به معنای گرانتز شدن حمل و نقل کالاها و افزایش بهای حمل و نقل عمومی است. علاوه بر این، بر بهای سایر منابع انرژی تاثیر می‌گذارد و به افزایش تورم خواهد انجامید که کاهش باز هم بیشتر سطح زندگی کارگران و زحمتکشان رابه دنبال خواهد داشت.

سیاست "تعدیل اقتصادی" که اسم رمز پیشبرد نولیبرالیسم اقتصادی در حاکمیت جمهوری اسلامی است، در ایران نیز نتیجه‌ای به جز آنچه در سایر کشورهای جهان به بار آورده، در پی نداشته و نخواهد داشت. اجرای سیاست‌های نولیبرالی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری، یعنی

جایی که طبقه کارگر از حداقلی از امکانات بهداشتی و درمانی و آموزشی برخوردار است و در عین حال، تشکل‌های صنفی که بتوانند در حدودی منافع اقتصادی کارگران را از طریق پیمان‌های دسته جمعی کار حفاظت کنند، وجود دارند، نیز منجر به کاهش رفاه مردم، کاهش امکانات آموزشی و بهداشتی و درمانی و فقر نسبی طبقه کارگر شده است. در کشورهای پیرامونی از جمله کشورهای آمریکای لاتین، اجرای سیاست‌های نولیبرالی به خانه خرابی تولیدکنندگان کوچک، فقر مطلق طبقه کارگر و گسترش استثمار زنان و کودکان، افزایش بیکاران و بی‌خانمانان انجامیده است. در ایران نیز مروری بر وضعیت طبقه کارگر و توده‌های محروم مردم گواه این واقعیت است. اجرای سیاست "تعدیل اقتصادی" از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی، به اخراج گسترده کارگران، رشد بیکاری و انباشته شدن هر چه بیشتر فقر و تهیدستی در یک قطب و ثروت در قطب دیگر جامعه انجامیده است. واگذاری موسسات دولتی به بخش خصوصی، با اخراج گسترده کارگران همراه بوده و دولت با تغییر گام به گام قوانین ناظر بر روابط کارگر و کارفرما راه را بر استثمار عریانتر کارگران گشوده است. قراردادهای موقت کار جای قراردادهای دائم را گرفته‌اند و تضمین شغلی به امری بی‌معنا تبدیل شده است. ارتجاع سیاسی به ابزار پیشبرد سیاست "تعدیل اقتصادی" تبدیل شده است. کارگران در اثر سرکوب و اختناق حاکم بر جامعه از حداقل تشکل برای دفاع از منافع اقتصادی خود محروم اند. بهداشت و درمان به امری غیرقابل دسترس برای طبقه کارگر و اقشار زحمتکش تبدیل شده‌اند و فرزندان کارگران و زحمتکشان هر روز بیشتر از پیش از امکان واقعی استفاده از آموزش و تحصیل محروم می‌شوند. زنان کارگر به مثابه نیروی ارزان کار با شرایط غیرانسانی و با دریافت دستمزدهایی که به طور حیرت‌انگیزی ناچیزند، به کار گرفته می‌شوند. انبوه چند میلیونی بیکاران که دیگر جای خود را دارد؛ میلیون‌ها انسانی که از سیر کردن شکم خود و فرزندان‌شان عاجزند.

در چنین شرایطی، افزایش بهای بنزین به عنوان یک کالای اساسی قرار است راه را بر اجرای سایر اجزای سیاست "تعدیل اقتصادی" هموار کند. از پیش روشن بود که گرانی بنزین، بی‌واسطه بر بهای سایر کالاها و خدمات تاثیر خواهد گذاشت و طی مدت کوتاهی که از سهمیه‌بندی بنزین می‌گذرد، بر بهای بسیاری از کالاها و خدمات افزوده شده است. اما سران جمهوری اسلامی از خامنه‌ای گرفته تا احمدی نژاد که با شعار حمایت از "اقشار آسیب دیده" به ریاست در صفحه ۸

خامنه ای و سیاست "تهاجمی" آید! آید!

محق جلوه دهند، بلکه از توده های ستمدیده "طلبکار" نیز باشند.

سیاست فرار به جلو که خامنه ای در دیدار خود با دولتمردان جمهوری اسلامی آن را به عنوان سیاست "تهاجمی" تبیین و به دولت احمدی نژاد دیکته کرد، سیاست امروز جمهوری اسلامی نبوده بلکه به عنوان یک اصل ثابت همواره در استراتژی این رژیم به کار گرفته شده است. اما هرگز تا به این اندازه که خامنه ای آنرا آشکارا به دولتمردان خود توصیه کرد به صورت موضع رسمی رژیم، تبلیغ و ترویج نشده بود.

روز شنبه نهم تیرماه، خامنه ای در دیدار با احمدی نژاد، اعضای هیأت دولت، استانداران و مدیران بخش های مختلف قوه مجریه، با بهره گرفتن از سیاست "فرار به جلو" نه فقط به دفاع جانانه از تمام عملکرد سرکوبگرانه ی دولت احمدی نژاد برخاست، بلکه فراتر از آن با تبیین سیاست تهاجمی به مسئولان اجرائی کشور یاد آور شد که، "موضع تهاجمی یعنی سیاست طلبکارانه، و جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از مسائل از دنیای امروز طلبکار است. جمهوری اسلامی ایران در قضیه سیاست های استکباری، در مسئله زن، در مسئله ایجاد جنگ های داخلی و تولید سلاح، در قضیه اشاعه سلاح های کشتار جمعی، در زمینه گسترش فرهنگ لابیالی گری و اشاعه شهوت جنسی از دنیای به اصطلاح مدرن امروز سؤال دارد و طلبکار است."

به راستی چرا خامنه ای آشکارا چنین رویکردی را به مسئولان اجرائی خود توصیه می کند؟ آنها روی موضوعاتی که جمهوری اسلامی، خود یکی از طرف های اصلی پایمال کننده ی حقوق انسانی توده ها، در موضوعات یاد شده است. آنها نه فقط در عرصه ی داخلی، بلکه در خارج از مرزها نیز.

رژیمی که از آغاز تا به امروز، نیمی از مردم ایران را از تمام حقوق انسانی شان محروم نموده، حق انتخاب پوشش را از آنان سلب کرده، آنان را از مسند قضاوت به زیر کشیده، حق حضانت فرزند را از آنان گرفته، بدون اجازه ی پدر یا شوهر آنان را از حق مسافرت به خارج باز داشته، آنان را از حضور در میداین ورزشی محروم کرده، در مقابل حق دینه، ارث و شهادت در دادگاه، ارزش آنان را به نصف مردان تقلیل داده است و گذشته از اینهمه اجحاف و بیعدالتی، هر روزه نیز به بهانه های مختلف آنان را سرکوب، و به سنگسار و شکنجه و زندان محکوم می کند، چگونه می تواند از زنان و حقوق زنان صحبت کند. و فراتر از آن خود را در مسئله زنان "طلبکار" نیز بداند؟ این

امر فقط با وقاحتی که شایسته ی خامنه ای و جمهوری اسلامی ست، می تواند صورت پذیرد.

رژیمی که در عرصه ی قتل، جنایت و کشتار جمعی، یکی از جنایتکارترین حکومت های معاصر است، آنها با کارنامه ی کشتار مردم ترکمن صحرا، کردستان، آذربایجان، سیستان و بلوچستان، خوزستان و با دستانی آلوده به قتل عام ده ها هزار نفر از انقلابین و کمونیست ها در سال های اولیه ده ی شصت، چگونه می تواند در قضیه ی کشتارهای جمعی از دیگران "طلبکار" باشد. رژیم که فقط در یک قلم از جنایات خود، قتل عام هزاران تن از زندانیان سیاسی را در مرداد و شهریور ماه ۶۷، به همراه دارد، چگونه می تواند از مبارزه با کشتار جمعی حرف بزند و خود را در این قضیه "طلبکار" بداند.

رژیمی که توده های زحمتکش ایران را در فقر نگه داشته و در عوض دلارهای حاصل از نفت کشور را، صرف تسلیحات و کمک به جریان های ارتجاعی و آدمکش منطقه از قبیل حزب الله در لبنان، حماس در فلسطین، سپاه بدر، سپاه مهدی و ده ها گروه کوچک و بزرگ دیگر در عراق هزینه می کند، چگونه می تواند در قضیه ی جنگ های داخلی "طلبکار" باشد.

هم اکنون آنچه که از ترورهای لجام گسیخته، بمب گذاری ها، کشتار کودکان، زنان، مردان و آوارگی میلیون ها تن از مردم را در لبنان، فلسطین، افغانستان و عراق شاهد هستیم، اگر در یک طرف این جنگ و ویرانگری، آمریکا، انگلیس و دیگر دول امپریالیستی قرار دارند، طرف دیگر این منازعه جمهوری اسلامی ست که با گسترش سیاست های ارتجاعی و جنگ طلبانه ی خود منطقه ی خاورمیانه را به آتش و خون کشیده اند.

حال که خامنه ای و جمهوری اسلامی خود یکی از حامیان و طراحان نا امنی، ترور، بمب گذاری های کور، تامین کننده سلاح و ایجاد جنگ داخلی در منطقه ی خاورمیانه است، چگونه می تواند در قضیه ی کشتار و جنگ، از دیگران "طلبکار" باشد.

رژیمی که با تعطیل کردن بسیاری از کارخانه ها، عدم تامین شغل برای میلیون ها جوان ایرانی، اخراج گسترده ی کارگران و دامن زدن به گستره بیکاری، و نیز توزیع مواد مخدر در جامعه، جوانان و مردمی را که از ابتدائی ترین امکانات سالم تفریحی محرومند و خود رژیم آنان را به کام فقر، فحشاء و اعتیاد کشانده است، چگونه می تواند با در پیش گرفتن سیاست "تهاجمی"، جوانان و بخش وسیعی از توده های جامعه

را "لابالی" و "اراذل و اوباش" بخواند و در این قضیه خود را "طلبکار" بداند.

با نگاهی به محورهای مورد اشاره خامنه ای، به روشنی می توان دریافت که، هر یک از موارد فوق جزء پائینه آشیل جمهوری اسلامی هستند. مسائلی که هر کدام از آنها چه در عرصه ی داخلی، در کشاکش میان توده های زحمتکش جامعه با رژیم و چه در کشاکش بین المللی به صورت پرونده ای کاملاً گشوده گریبان خامنه ای و جمهوری اسلامی را گرفته اند و هر کدام نمادی از جنایات ضد انسانی رژیم به شمار می روند. پس وقاحت و شجاعت خامنه ای از کجا نشأت گرفته که خود را اینگونه "طلبکار" احساس می کند؟

مگر همین خامنه ای نبود که در قیام دانشجویی تیر ماه ۷۸، از ترس زبانش بند آمده بود و اشک تمساح می ریخت. مگر همین خامنه ای و دیگر سران جمهوری اسلامی نبودند که، در ماه های نخست حمله ی تجاوزکارانه ی آمریکا به عراق، نای نفس کشیدن نداشتند و رنگ از چهره شان پریده بود. پس چه شده که به یکباره خامنه ای خود و جمهوری اسلامی را از همه کس "طلبکار" می داند؟

اگر چه جمهوری اسلامی هم اینک در عرصه های مختلف با بحران روبروست و در این میان، روند رو به رشد جنبش های اجتماعی و گسترش اعتراضات توده ای، بیش از پیش مسئولان رژیم را به وحشت انداخته است، و لذا یکی از دلایل کاربرد سیاست "تهاجمی" خامنه ای را در عرصه ی داخلی، باید در وحشت رژیم، از روند شرایط حاکم بر جامعه ارزیابی کرد. اما در همین حال نباید فراموش کرد که به دنبال سیاست تجاوزکارانه و لشکرکشی آمریکا به عراق و پیامدهای بعدی این تهاجم نظامی، که منجر به روی کار آمدن حکومت مورد نظر جمهوری اسلامی در عراق گردید، و به دنبال آن، قدرت گیری حماس در فلسطین و حزب الله در لبنان، آنچنان وضعیت مطلوبی را برای جمهوری اسلامی در منطقه ی خاورمیانه رغم زد، که هم اینک جمهوری اسلامی را بر آن داشته تا با تکیه بر همین نیروهای ارتجاعی وابسته به خود در فلسطین، لبنان و عراق و صرف میلیون ها دلار هزینه جهت تجهیز و سازماندهی این نیروها، که بیشترین آن برای بمب گذاری ها و کشتار مردم بی دفاع منطقه به کار گرفته می شود، بهترین فرصت چانه زنی با اروپا و آمریکا را بر سر بحران اتمی و دیگر منازعات بین المللی خود بدست آورده است.

آنچه خامنه ای را بر آن داشته تا به رغم همه ی تنگنا ها و بحران های موجود که رژیم با آن دست به گریبان است، رویکرد سیاست "تهاجمی" را به دولت مردان خود توصیه

بیکاری،

تاوانی که کارگران در مناسبات سرمایه داری می پردازند

گسترش قراردادهای موقت و پیمانی در شغل هایی که ماهیت پایدار دارد، منجر به تشدید اخراج ها و گسترش بیکاری در جامعه گردیده است.

کارگر قراردادی و بدتر از آن پیمانی، برای آن که اخراج نشود، مجبور به کار شدیدتر، ساعات کار بیشتر و مرخصی کمتر است و این یعنی به کارگیری هرچه کمتر کارگر برای سرمایه داران.

با رواج روش پیمانکاری، پیمانکارانی که در مناقصه با پایین ترین پیشنهاد برنده ی مناقصه می گردند و یا با زد و بند و دادن رشوه مناقصه را عهده دار می گردند، برای آن که بتوانند سود خود را افزایش دهند تا آنجا که می توانند از دستمزد و مزایای کارگران کم می کنند و دولت جمهوری اسلامی با تشویق این روش، قانونی کردن آن، و سرکوب کارگران و تشکل های کارگری که برای احقاق حقوق کارگران مبارزه می کنند، نقش اصلی را در گسترش این نابرابری و ظلم و جور به کارگران برعهده دارد.

جمهوری اسلامی به رغم همه ی شعارهایی که در مورد مبارزه با بیکاری و حل این معضل با طرح های بی محتوایی هم چون "طرح های زود بازده" و غیره می دهد و به رغم همه ی دروغ گویی های سخنگوی مضحک شان در مورد ایجاد یک میلیون فرصت شغلی در دولت احمدی نژاد به صورت سالانه، نه تنها هیچ موفقیتی در کاهش معضل بیکاری نداشته است، بل که شاهد گسترش روزانه این معضل در دولت احمدی نژاد بوده ایم.

شاهد این مدعا سخنان و آمارهای رسمی دولت است. جهرمی وزیر کار دولت، در سخنان چند روز پیش خود از افزایش ۴۵ هزار بیکار به صورت سالانه صحبت به میان آورد. وی پیش از این، در آذرماه سال گذشته، آمارهای ارائه شده در مورد نرخ بیکاری ۱۱ درصدی را غیر واقعی خوانده و آمار واقعی بیکاری را بسیار بالاتر دانسته بود.

بیکاری به ویژه در برخی از مناطق ایران، هم چون سیستان و بلوچستان، خوزستان، کردستان، لرستان، کرمانشاه، گیلان بیداد می کند. فرماندار شهر ترکمن در سخنانی از آمار بیکاری بسیار بالای این شهر صحبت و آن را حتا چند برابر شهرهای دیگر استان اعلام کرد. نرخ بیکاری در این شهر، شصت درصد می باشند.

براساس آمارهای مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری در بهار سال ۸۶، ده و نیم درصد بوده است که این نرخ در میان جوانان ۱۵ تا

۲۹ سال حدود بیست درصد می باشد. این در حالی است که جهرمی وزیر کار نرخ بیکاری را در همان زمان دوازده و نیم درصد اعلام کرده بود. هم چنین بسیاری از اقتصاددانان شاغل در دانشگاه های ایران، نرخ بیکاری را برخلاف آمارهای دولتی، حدود بیست درصد اعلام کرده اند. نرخ بیکاری در ایران در حالی اعلام می شود که در بسیاری از این آمارها، حضور زنان در جامعه و نقش آن ها در کار نادیده گرفته می شود. براساس آمار ارائه شده از سوی صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، در ایران، نرخ مشارکت زنان در نیروی کار تنها سیزده و دو دهم درصد می باشد. ایران هم چنین یکی از کشورهای است که نرخ بالای بیکاری پنهان در آن وجود دارد. براساس آمار مرکز آمار ایران، حدود ده درصد از نیروی کار نیز به صورت نیمه وقت، شاغل می باشند و متقاضی کار بیشتر می باشند.

یکی از سیاست های رژیم برای انحراف افکار عمومی و انداختن معضلات کارگران به گردن خودشان، ایجاد اختلاف بین کارگران قرارداد ثابت با کارگران قرارداد موقت می باشد. از آن جا که کارگران قرارداد موقت و یا پیمانی مجبور به کار بیشتر و سخت تر آن هم با دستمزد و مزایای پایین تر می باشند؛ رژیم سعی می کند، از این کلاه برای خود نمدی بسازد که باز در این جا از آن بهره ای نخواهد برد. چرا که کارگران به خوبی می دانند، کارگران قرارداد موقت نه از روی اختیار که از روی ناچاری به این شرایط تن داده اند. آنها می دانند که فردا همین وضعیت در انتظار آنهاست. وضعیتی که امروز فرزندان شان در آن دست و پا می زنند.

هم چنین راسبست های جمهوری اسلامی، با پُر رنگ کردن حضور پناهنده گان افغان در ایران، تلاش می کنند عامل بیکاری را پناهنده گان افغان معرفی کرده و با این روش ضمن فرافکنی، احساسات راسبستی را در میان کارگران و زحمتکشان ایران دامن زده و آن ها را به بیراهه برند، این در حالی ست که مسبب بیکاری تنها نظام سرمایه داری ست. نظامی که آن ها سرسختانه و با کشتار کارگران به آن پایبند هستند.

در ارتباط با بیکاری، موضوع اساسی این است که **بیکاری همزاد مناسبات سرمایه داریست.**

در مناسبات سرمایه داری، سرمایه به نیروی کار برای ازدیاد سرمایه، یعنی سود و انباشت مجدد نیاز دارد. به بیان دیگر

نیروی کار نیز به بخشی از سرمایه تبدیل می شود و باید سودافزا باشد. بنابر این نیروی کار تا آن جا وارد این گردش شده، یعنی به سرمایه تبدیل می شود که این نقش را ایفا کند. از این رو نیروی کار کارگران تا وقتی که به صورت مجرد بوده، عینیت نیافته و به بخشی از سرمایه تبدیل نشده باشد، در مناسبات سرمایه داری فاقد ارزش (ارزش مبادله) می گردد.

مناسبات سرمایه داری ضمن آن که عامل پیدایش ارتش ذخیره بیکاران است، به آن نیاز نیز دارد. زیرا نیروی کار هر چه ارزان تر باشد و بهره وری آن بالاتر، برای سرمایه ایده آل تر می گردد.

در طول تاریخ جنبش کارگری ما شاهد آن هستیم که سرمایه داران همواره از ارتش ذخیره بیکاران هم چون شمشیر داموکلس علیه کارگران استفاده کرده اند. حال هر قدر که این ارتش گسترده تر باشد، ترس از اخراج، کارگران شاغل را بیشتر تهدید می کند. ترس از بیکاری. ترس از این که با حجم گسترده بیکاران شاید دیگر نتوان کاری دست و پا کرد.

گرچه کارگران در طی قرن ها و در جریان مبارزات سراسر شورانگیزشان توانستند سرمایه داران را مجبور به پذیرش برخی از خواست های خود - به ویژه در کشورهای اروپای غربی و آمریکا - کنند، اما در سال های اخیر و با در پیش گرفته شدن سیاست های نولیبرالی و جهانی سازی از سوی سرمایه داران و دولت های سرمایه داری، سرمایه تهاجم خود را در اقصا نقاط جهان به کارگران آغاز کرده است.

امروز کارگران در سراسر جهان، به عنوان کارگر موقت و در بسیاری از مواقع توسط واسطه هایی به نام موسسات کاریابی و یا شرکت های پیمانی (در ایران) در کارخانه جات و موسسات خدماتی و غیره به کار گرفته می شوند، آن هم در شغل هایی که ماهیت پایدار دارند.

در عین حال با در پیش گرفته شدن سیاست های نولیبرالی و تحمیل آن از سوی قدرت های بزرگ سرمایه داری به کشورهای کمتر توسعه یافته و یا توسعه نیافته ی سرمایه داری، پول ملی این کشورها به شدت سقوط کرده و در نتیجه رشد تورم و بالا رفتن بهره بانکی، تولید کننده گان خرد به سرعت ورشکست شده و به خیل ارتش بیکاران اضافه می شوند.

از دیگر ویژه گی های جهان کنونی که به شدت دو قطبی شده و حجم عظیمی از سرمایه در دست قلیلی از سرمایه داران انباشت گردیده است، گسترش بازارهای مالی است. همان طور که پیش از این گفته شد، سرمایه به دنبال افزایش نرخ سود می گردد. با انبوه شدن سرمایه در دست قلیلی از

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (قسمت آخر)

به نفع سرمایه داران و علیه کارگران صادر می کنند. اعتصاب بسیاری چیزها به کارگران می آموزد. آنها مدام تجربه کسب می کنند و با هر پیروزی، بیشتر به قدرت خود و استفاده از حربه اعتصاب برای به کرسی نشاندن مطالبات شان آگاه می شوند. تدریجاً کارگران چندین کارخانه و موسسه متحداً دست به عمل می زنند و اعتصاب در بکرشته از صنعت یا خدمات رخ می دهد. در اینجا، کارائی اعتصاب و قدرت کارگران برجسته تر خود را نشان می دهد. اعتصابات عمومی اقتصادی مرحله بالاتری از قدرت، آگاهی و سازمان یافتگی طبقه کارگر را به نمایش می گذارند. تحت شرایط خاصی، وزنه مطالبات سیاسی طبقه کارگر برتری می یابد. اعتصابات عمومی سیاسی شکل می گیرند و طبقه کارگر آشکارا خواهان برانداختن نظم موجود و یا دست کم اصلاحات سیاسی رادیکال می شود. این اعتصابات هر یک نشان دهنده مرحله معینی از رشد طبقه کارگر در مقیاس جهانی و سطح تکامل مبارزه طبقاتی کارگران در یک کشور معین اند. نه به این معنا که گویا مرحله بندی خاصی، برای این اعتصابات وجود دارد، بلکه درحقیقت آنچه در این جا بیان شد، سطوح مختلف اعتصاب را نشان می دهد که در پیوند تنگاتنگ و کنش متقابل با یکدیگر قرار دارند. گیریم که هر یک از این اعتصابات، در مرحله ای خاص، از برجستگی و عمومیت برخوردار باشند. اعتصاب به عنوان شکل اصلی و پایدار مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه دار، نافی اشکال دیگری از مبارزه، درکنار این شکل و یا تلفیق شده با آن نیست. طبقه کارگر به اشکال بسیار متنوعی از مبارزه روی می آورد، که برخی در ارتباط با یک مطالبه معین، تحت شرایط خاص، حتی می توانند کارائی بیشتری داشته باشند. یا در مقاطعی حتی به شکل عمده مبارزه طبقه کارگر تبدیل شوند. به عنوان نمونه درکشورهائی که نظام پارلمانی حاکم است و آزادی های سیاسی وجود دارد، طبقه کارگر در دوران رکود سیاسی از پارلمان به عنوان وسیله ای برای تحقق برخی اصلاحات به نفع خود استفاده می کند. گاه این شکل مبارزه سیاسی، در جنب اشکال دیگر مبارزه طبقه کارگر، عمده می شود. یا در بالاترین مرحله دوران انقلابی، قیام مسلحانه به عالی ترین و عمده ترین شکل مبارزه طبقه کارگر تبدیل می گردد.

اگر در همین لحظه نیز به اشکال مبارزاتی کارگران در ایران توجه کنیم، می بینیم که

علاوه بر اعتصاب که حربه اصلی و پایدار درمبارزه است، کارگران به اشکال دیگری از مبارزه نیز روی آورده اند. تجمعات اعتراضی، راهپیمائی، تظاهرات، مسدود کردن جاده ها، اشغال کارخانه ها و غیره، از این نمونه اند.

به این اشکال مبارزاتی که نظر بیافکنیم، روشن می گردد که آنها رابطه لاینفکی با نوع مطالبه کارگران در یک مقطع معین دارند. نمونه های متعددی را در چند سال اخیر دیده ایم که وقتی سرمایه داران به هر علت کارخانه را تعطیل نموده اند، کارگران کارخانه را اشغال کرده اند. البته مطبوعات و خبرگزاری های رژیم، اگر چنین اخباری را منعکس می کنند، از آن به عنوان بست نشستن کارگران نام می برند. درحالی که درحقیقت، آن چه که رخ داده، نه بست نشینی، به عنوان شکلی از مبارزه خرد بورژوازی سنتی و مذهبی، بلکه اشغال کارخانه بوده است.

راهپیمائی ها، تظاهرات و گرد هم آئی های اعتراضی درمقابل مراکز عمومی و دولتی شهرها، اغلب در مواردی به وقوع پیوسته که شیوه مبارزه کارگران در کارخانه، پاسخ نگرفته و یا کارخانه تعطیل شده و کسی پاسخگو نبوده است. از این رو کارگران برای بیان اعتراض علنی و پیگیری مطالبات خود، این شیوه های مبارزه را برگزیده اند. مسدود کردن جاده ها و برپائی تجمعات اعتراضی، که اغلب در نزدیکی کارخانه و یا موسسات تولیدی و خدماتی دیگری به وقوع پیوسته، نیز درشرایطی رخ داده اند که کارگران از طریق اعتصاب نتوانسته اند مطالبات خود را عملی سازند. بنابراین به شکل تعرضی تر مبارزه روی آورده اند. تمام این اشکال مبارزه و اشکال ناشناخته ای که طبقه کارگر ممکن است در آینده، درمبارزه خود به کارگیرد، به همین دلیل ساده که برخاسته از نیاز مبارزاتی خود طبقه کارگراند، ضروری هستند. با این وجود، تنها اعتصاب است که به عنوان شکل پایدار مبارزه طبقه کارگر همواره باقی می ماند و در مراحل مختلف رشد و تکامل مبارزه کارگران، اشکال مختلفی به خود می گیرد. عالی ترین شکل این اعتصاب، در بالاترین مرحله از رشد و ارتقاء مبارزه طبقه کارگر، اعتصاب عمومی سیاسی است. این شکل از مبارزه مختص طبقه کارگر، به لحاظ نقش و رسالتی که این طبقه در جریان تحولات انقلابی در ایران باید ایفا کند، شکل اصلی مبارزه عمومی توده ای برای سرنگونی نظم موجود است.

نیازی به توضیح نیست که در ایران به رغم تسلط شیوه تولید سرمایه داری، روبنای

سیاسی موجود، سر تا پا آغشته به موسسات و نهادهای قرون وسطائی است. عریان ترین آن نیز دولتی مذهبی است که آزادی های سیاسی و حقوق دمکراتیک را از عموم توده های مردم سلب نموده و با استبداد و دیکتاتوری عریان حکومت می کند. این وضعیت، توده های وسیعی از مردم را به مخالفت و مبارزه علیه رژیم سیاسی حاکم برانگیخته است. اما آن نیروئی که می تواند قدرت حاکم را سرنگون کند، تنها طبقه کارگر است، که به لحاظ کمی نیز اکثریت جامعه را تشکیل می دهد. برخلاف ادعاهای گروه ها و سازمان های رفرمیست، بورژوازی ایران هیچ نقش و رسالتی حتا درچارچوب تحولات بورژوا- دمکراتیک و مطالبات عمومی توده ای ندارد. نه صرفاً از این زاویه که بورژوازی به لحاظ تاریخی، یک نیروی ضد انقلابی و ارتجاعی است و این را به وضوح درطول یک قرن گذشته درایران نیز نشان داده است، بلکه هم اکنون طبقه حاکم در ایران است و قدرت سیاسی موجود پاسدار منافع آن، گیریم که قدرت سیاسی کل طبقه سرمایه دار نباشد و فراکسیون هائی از آن، به عنوان اپوزیسیون سیاسی بورژوائی ظاهر شده باشند. خرده بورژوازی نیز حتا آن بخش هائی که طالب تحقق مطالبات بورژوا- دمکراتیک هستند، هیچ گاه نه رسالتی داشته و نه خواهد داشت. درنهایت هم همان گونه که در طول تاریخ نشان داده است یا تحت رهبری بورژوازی قرار می گیرد و یا پرولتاریا. بنابراین تحقق حتا مطالبات معوقه بورژوا- دمکراتیک توده های وسیع مردم بر عهده طبقه کارگر و مبارزه آن است، ولو این که حل این مسئله درجریان مبارزه طبقه کارگر ایران برای دگرگونی تمام نظم موجود، لحظه ای گذرا اما اجتناب ناپذیر انقلاب اجتماعی باشد. از این رو، طبقه کارگر که اساساً برای دگرگونی سوسیالیستی جامعه مبارزه می کند، رهبری این مبارزه دمکراتیک را نیز بر عهده خواهد داشت. نتیجتاً شکل اصلی مبارزه طبقه کارگر در جریان سرنگونی قدرت حاکم یعنی اعتصاب عمومی سیاسی، شکل اصلی مبارزه توده های وسیع شهری نیز خواهد بود. تجربه مبارزاتی که به سرنگونی رژیم شاه انجامید، نیز همین واقعیت را نشان داد.

اعتصاب عمومی سیاسی، اما همان گونه که گفته شد، در عالی ترین مراحل رشد و تکامل مبارزه طبقاتی پدید می آید. بنابراین، نه شکلی از مبارزه است که به یک لحظه پدید آید و نه می توان تحت هر شرایط دلخواه آن را برپا کرد. درعین حال نه آن گونه که برخی تصور می کنند، سر تا پا خود به خودی است و آگاهی و حزب پیشاهنگ طبقه کارگر نقشی در برپائی و تسریع پیشروی آن نمی

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (قسمت آخر)

تواند داشته باشد، و نه آن گونه که جریان های رفرمیست می پندارند، تابع مراحل مجزائی از رشد و سازمان یافتگی طبقه کارگر، یعنی نخست ایجاد سازمان صنفی، سپس سازمان سیاسی طبقه کارگر، بعد مبارزه سیاسی پارلمانی و در نهایت اعتصاب عمومی سیاسی.

ببینیم تجربه مبارزه طبقه کارگر در ایران به ما چه می گوید.

ما در جریان انقلاب سال ۱۳۵۷ و سرنگونی رژیم سلطنتی، با یک اعتصاب عمومی سیاسی در گسترده ترین شکل آن رو به رو بودیم. این اعتصاب درمقطعی از حیات طبقه کارگر ایران شکل گرفت که پیش از آن، طبقه کارگر درنازل ترین سطح سازمانی و آگاهی طبقاتی قرار داشت. با این وجود اگر به اوائل دهه پنجاه بازگردیم، رشد روزافزون مبارزات طبقه کارگر را به ویژه در شکل اعتصاب اقتصادی شاهدیم. این اعتصابات نه تدافعی بلکه در همین شکل آن تعرضی بودند. یعنی کارگران برای افزایش دستمزد و بهبود شرایط معیشتی خود مبارزه می کردند. در نیمه اول دهه پنجاه، این اعتصابات، محدود، موردی و پراکنده اند، اما به نیمه دوم دهه پنجاه که می رسیم، مدام بر کمیت این اعتصابات افزوده می شود. در اوائل سال ۱۳۵۷ به رغم این که دامنه اعتصابات وسعت گرفته است، اما هنوز این اعتصابات در کل، اقتصادی هستند. در نیمه دوم سال ۵۷ جهشی در مبارزات کارگران رخ می دهد. اعتصابات اقتصادی سراسر ایران را فرا می گیرند. در مدتی کوتاه، به اعتصابات تلفیقی تبدیل می شوند که در آنها علاوه بر مطالبات اقتصادی کارگران مطالبات محدود سیاسی نیز مطرح می شوند و در پی آن سریعاً خصلت سیاسی آنها برجسته می گردد و به یک اعتصاب سیاسی عمومی و سراسری سیاسی شکل می دهند. به رغم این که حتا تا لحظه قیام با کارگران کارخانه هائی روبه رو هستیم که هنوز صرفاً مطالبات اقتصادی را مطرح می کنند، اما درکل، طبقه کارگر مرحله اعتصابات توده ای اقتصادی را پشت سر گذارده و وارد اعتصاب عمومی سیاسی شده است. آن چه که از این روند نتیجه می شود، این است که حتا در شرایطی که طبقه کارگر از تشکل های صنفی خود محروم بود، در جریان یک رشته اعتصابات پی در پی، خود را متشکل می سازد، از هر اعتصاب می آموزد، با سرعتی باور نکردنی روشن می شود و به قدرت، توان و نقش خود آگاهی می یابد. اعتصابات مدام خصلت تعرضی به خود می گیرند. در اشکال عالی تری ظاهر

می شوند و به یک اعتصاب سیاسی سراسری تحول می یابند. در این جا مسئله مورد بحث، نقاط ضعف این اعتصاب و اساساً خود طبقه کارگر در آن مقطع نیست، بلکه صرفاً نشان دادن روند وقوع اعتصاب عمومی سیاسی درکشوری است که به خاطر حاکمیت رژیم دیکتاتوری عربان محمد رضا شاه، طبقه کارگر حتا فاقد تشکل های صنفی خود بود، تا چه رسد به حزب سیاسی طبقه کارگر. درست است که آن اعتصاب عمومی سیاسی می تواند مرحله فوق العاده بالائی در رشد طبقه کارگر برای سرنگونی طبقه حاکم باشد که از پویائی درونی جنبش طبقه کارگر برخاسته و وسیع ترین توده های زحمتکش را به عرصه رودرروئی مستقیم با نظم موجود کشانده باشد، اما این بدان معنا نیست که اولاً- حزب طبقاتی کارگران نمی تواند نقشی در این میان داشته باشد، ثانیاً- تنها در موقعیت های انقلابی است که یک اعتصاب عمومی سیاسی شکل می گیرد. حزب طبقاتی کارگران قطعاً می تواند نقشی تاثیر گذار و تسریع کننده در ارتقاء اشکال مبارزه طبقه کارگر و سازمان یافتگی آنها ایفا نماید. درمورد اعتصاب عمومی سیاسی در شرایط انقلابی نیز همین نقش را بر عهده خواهد داشت. از این گذشته، یک حزب طبقاتی کارگران که از پایه توده ای قدرت مندی برخوردار باشد، حتا می تواند در غیاب یک موقعیت انقلابی نیز یک اعتصاب عمومی سیاسی را سازمان دهی کند، اما نمی تواند انتظار داشته باشد که این اعتصاب همان نقش انقلابی و دگرگون کننده ای را داشته باشد که در دوران های انقلابی. چرا که چنین اعتصابی نمی تواند توده های بسیار وسیعی را که حاضر به از خود گذشتگی تمام و کمال باشند، به حرکت درآورد. بنابراین اهداف چنین اعتصاب سیاسی به دایره مناسبات موجود محدود خواهد ماند. طبقه کارگر در مقیاس جهانی نمونه های متعددی از چنین اعتصابات رابه دست داده است.

بازگردیم به مسئله اعتصاب عمومی سیاسی در یک دوران انقلابی و درکشوری همچون ایران، که به علت حاکمیت رژیم دیکتاتوری عربان و ضعف تشکل و آگاهی طبقه کارگر، تنها هنگامی می توان شاهد وقوع آن بود که سرنگونی فوری رژیم در دستور کار قرار گرفته است. این اعتصاب تاثیرات همه جانبه ای بر کل طبقه، توده های وسیع زحمتکش مردم و نیز طبقه حاکم و دستگاه دولتی آن برجای گذاشت. میلیون ها تن از توده های زحمتکش، حتا عقب مانده ترین و ناآگاه ترین آنها را به عرصه حیات سیاسی

فعال جامعه کشاند. نقشی را که طبقه کارگر در جریان تحولات انقلابی برعهده دارد، در برابر همگان به نمایش گذاشت. این اعتصاب، رژیم شاه را به تمام معنا فلج و بی سازمان کرد. منابع تغذیه مالی آن را در کشوری که اتکاء طبقه حاکم و قدرت سیاسی آن به درآمد نفت است، قطع کرد. نهادها و ارگان های دستگاه دولتی را از هم گسیخته و بی سازمان نمود. اعتصاب را حتا به درون برخی از این نهادها و ارگان های دولتی، نیز رسوخ داد. اعتصاب عمومی سیاسی، از نظر سیاسی و اخلاقی بی اعتباری تام و تمام رژیم را نشان داد. شکاف درونی طبقه حاکم را عمیق تر ساخت و تزلزل و تردید را در صفوف نیروهای مسلح آن افزایش داد. اعتصاب عمومی سیاسی، میدان وسیع تری را برای شکل گیری تظاهرات توده ای فراهم آورد. کمیته های اعتصاب نقش سیاسی روز افزونی یافتند. کمیته هماهنگی اعتصاب، عملاً بخشی از وظائف سیاسی و اداره امور کشور را برعهده گرفت. این که به علت نقاط ضعف جنبش طبقاتی کارگران، ضد انقلاب اسلامی دیگر فرصت نداد که کمیته های اعتصاب بتوانند به کمال، مراحل تکاملی خود را به شوراها به عنوان قدرت حاکم ببیمایند، از نقش و اهمیت مسیری که اعتصاب عمومی سیاسی، طی کرد نمی

کاهد. اعتصاب عمومی سیاسی همه چیز را برای سرنگونی رژیم سلطنتی شاه آماده کرده بود، اما خود به تنهایی، هیچگاه نمی توانست ضربه نهائی برای سرنگونی قطعی رژیم شاه باشد. می بایستی به یک شکل عالی تر مبارزه، قیام مسلحانه ارتقاء یابد. چنین نیز شد. چرا که خود این اعتصاب، وسائل گذار به شکل عالی تر را که تنها لحظه ای زودگذر در یک روند پیچیده مبارزه طبقاتی است، فراهم ساخته بود.

اعتصاب عمومی سیاسی در جنب خود، تظاهرات موضعی و در تداوم آن سنگربندی های متحرک را پدید آورده بود. در یک آن، منطقه و خیابانی از شهر تهران سنگربندی می شد و به عرصه درگیری میان مردم کارگرو زحمتکش با نیروهای سرکوب رژیم تبدیل می گردید. درگیری ها چندین ساعت به طول می انجامید و سپس سنگربندی رها می شد و به نقطه دیگری در همان روز یا روز دیگر انتقال می یافت. این در واقع نوع خاصی از جنگ چریکی توده ای شهری به همراه اعتصاب عمومی سیاسی و تظاهرات بود. تدریجاً درگیری ها به شکل حملات مسلحانه از جانب توده مردم در آمد. سنگر بندی های متحرک و جنگ و گریز های خیابانی، فرسودگی نیروهای سرکوب را به نهایت رساند و این درحالی بود که اعتصاب عمومی سیاسی نیروهای سرکوب را در

جمهوری رسید، طیف های مختلف جریان موسوم به اصلاح طلب و دستگاه روحانیت، صرفنظر از این که در رابطه با سایر مسائل چه اختلاف نظری با هم داشته باشند، در زمینه اجرای سیاست های اقتصادی دیکته شده توسط بانک جهانی و صندوق بین المللی پول با یکدیگر توافق دارند. اختلاف نظری اگر هست، بر سر این است که کدام جناح سرمایه داران باید امتیاز بیشتری بگیرد و منابع ارزی و موسسات دولتی چگونه باید بین جناح های مختلف طبقه سرمایه دار تقسیم شود. اختلاف بر سر این است که کدام جناح سهم بیشتری از حاصل بیکاری، رنج و فقر و خانه خرابی تحمیل شده به طبقه کارگر و اکثریت عظیم جمعیت ایران زحمتکش را به جیب بزند. سهمیه بندی بزرگ قرار است سیر "تعديل اقتصادى" را تشدید نماید.

از صفحه ۴

خامنه ای و سیاست "تهاجمی" . . .

کند، استفاده از همین موقعیت پیش آمده از تجاوز نظامی آمریکا به افغانستان و عراق است. تجاوزی که هر چند برای مردم این کشورها، عدم امنیت، کشتار، ویرانی، فقر و آوارگی را به همراه داشته، اما در عوض جمهوری اسلامی را در موقعیتی قرار داده که خامنه ای به خود اجازه می دهد، با استفاده از فرصت به دست آمده در جایگاه همان دزدی قرار گیرد که خود، پیشا پیش مردمی که در تعقیبش بودند داد می زد، آى دزد! آى دزد! صد البته با موضع "تهاجمی" و "طلبکارانه".

تصحیح و پژوهش:

مقاله "افزایش فشار و سانسور بیشتر مطبوعات، با کدام هدف" مندرج در کار شماره ۵۰۴ صفحه ۱۴، هنگام صفحه بندی بخشی از یک جمله در ستون دوم جا افتاده است.

ضمن پژوهش از خوانندگان نشریه کار، جمله کامل و بدون جاافتادگی از سطر ۲۰ تا ۲۳، به شرح زیر می باشد:

"در این میانه آن دسته از روزنامه ها و مطبوعات داخلی که مسائل گریبان گیر توده ها را هر چند اندک منعکس می کنند، همواره زیر تیغ سانسور و تاخت و تاز جمهوری اسلامی و نهاد های امنیتی اش، بوده اند.

در حاکمیت جمهوری اسلامی، که هم اکنون فقر، فحشاء، دزدی، بیکاری، اعتیاد و استثمار شدید کارگران و زحمتکشان ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته و شکاف طبقاتی تمام تار و پود جامعه را به سمت دو قطبی شدن به حرکت در آورده است، طبیعی ست که نویسندگان، روزنامه نگاران و به تبع آن مطبوعات و رسانه های کشور نیز نمی توانند به طور مطلق از انعکاس این مسائل خود داری کنند."

برای از میان بردن نظم موجود، به مرحله اجرا می گذارد، برای قیام، تدارک نظامی دید. این تدارک مستلزم سازماندهی روزافزون توده های کارگر و زحمتکش درجوخه های رزمی، مسلح کردن هرچه بیشتر توده ها و به دست گرفتن ابتکار عمل، هم برای قیام سازمان یافته و هم جلوگیری از وقوع یک قیام زودرس است.

جوخه های رزمی، نقش مهمی در اجرای این وظیفه برعهده خواهند داشت. آنها منبع اصلی تامین کننده سلاح برای توده های کارگر و زحمتکش، تامین مالی اعتصاب عمومی سیاسی از طریق مصادره صندوق های مالی دولتی و درگیری های نظامی موضعی برای فرسوده کردن نیروهای سرکوب حکومت اند. آنها رهبران ورزیده میلیون ها تن از توده های کارگر و زحمتکشی هستند که به قیام مسلحانه روی می آورند.

تجربه تمام جنبش های کارگری نشان داده است که طبقه کارگر نمی تواند جز از طریق یک قیام مسلحانه، طبقه حاکم را سرنگون سازد و قدرت سیاسی را به دست آورد.

با تکیه بر تجربه بین المللی طبقه کارگر و به طور خاص تجربه کارگران ایران در ارتباط با نقش اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه است که سازمان فدائیان (اقلیت) اصلی ترین تاکتیک خود را برای سرنگونی طبقه حاکم بر ایران، اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه، قرار داده است.

نمونه ی دیگر، کارخانه هایی هم چون توشیبا و یا کنف کار رشت هستند که صاحبان کنونی آن ها که کارخانه ها را به مفت خریده اند، به جای تولید در مرحله اول اقدام به فروش ماشین آلات، مواد اولیه و خلاصه هر چه که به پول تبدیل می شد، کردند و در مرحله بعد قصدشان فروش زمین کارخانه است.

رشد سرسام آور نرخ بیکاری، نتیجه مستقیم مناسبات سرمایه داری و سیاست های جمهوری اسلامی در جریان خصوصی سازی ها و گسترش واردات است و تا زمانی که جمهوری اسلامی برقرار است، بی شک این شرایط ادامه خواهد داشت.

تنها راه برای حل معضل بیکاری، برانداختن مناسبات سرمایه داری و دولت حافظ این مناسبات و برقراری جامعه سوسیالیستی است. تنها در این صورت است که شرایط برای حل قطعی پدیده ای به نام بیکاری به وجود خواهد آمد. جامعه ای که در آن کار نه برای افزایش سرمایه و کسب سود که برای برآوردن نیازهای انسانی است.

شهرهای دیگر، زمین گیر کرده بود. سنگر بندی ثابت، تنها در آن مقطع، شکل گرفت که لحظه قیام مسلحانه توده ای برای یورش همه جانبه به دژهای نظامی و سرکوب ارتجاع فرارسید.

اعتصاب عمومی سیاسی، سرانجام به قیام مسلحانه همگانی انجامید. این شکل خاص قیام مسلحانه درکشوری بود که رژیم حاکم با یک نیروی نظامی و سرکوب گسترده و پیشرفته ترین سلاح ها درمقابل مردم ایستاده بود. این شکل قیام که با اعتصاب عمومی سیاسی و اشکال فرعی متنوعی همراه بود، تمام آن قدرت نظامی و سلاح های مخرب را بی اثر ساخت.

قیام البته خود به خودی شکل گرفت. به سرنگونی رژیم سلطنتی هم انجامید. اما باید توجه داشت، هر آن چه هم که شرایط آماده باشد و قیام، متکی به توده مردم، نمی توان همواره اطمینان داشت که قیام خود به خودی به پیروزی خواهد رسید. برای این که امکان شکست قیام را در چنین لحظاتی به حداقل تقلیل داد، حزب طبقاتی کارگران باید با تدارک نظامی قیام، نقش پیشتاز خود را ایفا نماید. لذا وظیفه یک حزب طبقاتی انقلابی کارگران است که با قیام به عنوان یک فن برخورد کند و برای انجام هرچه سازمان یافته تر قیام تلاش نماید.

برای انجام این وظیفه، باید در شرایطی که بحران انقلابی اوج می گیرد و اعتصاب عمومی سیاسی، وظائف تخریبی خود را

از صفحه ۵

بیکاری، تاوانی که کارگران در . . .

افراد، آن ها سرمایه های شان را در جایی به کار می گیرند که سود بیشتری در انتظار آنان است و این همان قانون سرمایه داری است که امروز در ایران به شکل افسار گسیخته ای عمل می کند.

جامعه به شدت دو قطبی شده ایران امروز شاهد به کارگیری حجم عظیمی از نقدینگی در بازارهای مالی و غیر تولیدی توسط اقلیتی بسیار ناچیز است. اقلیت ناچیزی که دولت احمدی نژاد نماینده تمام عیار آن هاست. یک نمونه ی بارز این موضوع بحرانی است که کارگران کارخانه های تولید قند و شکر از جمله کارخانه نیشکر هفت تپه با آن روبرو هستند. نمونه ی دیگر بحرانی است که کارخانه های تولید لوازم خانگی با آن روبرو می باشند. همه ی این کارخانه ها در اثر واردات سرسام آور کالاهای تولیدی شان، قادر به تولید نبوده و به مرز ورشکستگی رسیده اند.

توافق موقت اتمی، پایان کشمکش و اختلاف نیست!

مسئله اتمی، از مواضع پیشین خود عقب نشسته اند.

این توافق، گرچه یک توافق به اصطلاح "آبرومندانه" و متضمن حفظ "حیثیت" دوطرف اصلی مناقشه است و از این جنبه می تواند، رضایت نسبی طرفین مناقشه را تأمین کند و راه ادامه مذاکره و گفتگو را باز کند، اما یک امر موقتی است و راه حل قطعی اختلاف و مناقشه میان دولت آمریکا و رژیم جمهوری اسلامی نیست. نه فقط از این بابت که دولت مرتجع جمهوری اسلامی و ارتجاع امپریالیستی به سادگی می توانند قول و قرارهای خود را زیر پا بگذارند و پیمان های مكتوب خود را پاره کنند و به زیاده دان بیاندارند، بلکه به این دلیل ساده که اهداف و مقاصدی که دولت آمریکا در منطقه و در ایران دنبال می کند، بسی گسترده تر از مسائل اتمی است و اختلافات ارتجاع امپریالیستی با ارتجاع اسلامی نیز بسی فراتر و پیچیده تر از مسائل هسته ای و غنی سازی اورانیوم است.

مادام که امپریالیسم غارتگر و جنگ افروز آمریکا به اهداف و مقاصد توسعه طلبانه خود در ایران و در کل منطقه جامه عمل نپوشانده است و مادام که در ایران رژیم جمهوری اسلامی قدرت را در چنگ دارد، بر شیپور پان اسلامیسیم می دمدم و برای تقویت و توسعه نفوذ خود، به تقویت ارتجاع اسلامی در منطقه خاور میانه و دیگر نقاط جهان می پردازد، اختلاف و کشمکش میان ارتجاع امپریالیستی و ارتجاع اسلامی نیز ادامه خواهد یافت. بنابراین، قطعیت توافق موقت اتمی و مذاکره، به معنای راه حل قطعی اختلافات و پایان کشمکش ها نیست.

چنین طیف هایی از اپوزیسیون بورژوازی ندارند چرا که آنان اکنون به خوبی می دانند که کلید رهایی شان از تمام مظالم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی موجود نه در دست این یا آن طیف از طبقه ی بورژوازی که در دست خودشان است. طیف های گوناگون اپوزیسیون بورژوازی جمهوری خواه و سلطنت طلب می توانند به نشست های خود در اماکن مجلل پاریس و لندن و برلین ادامه دهند. تغییرات بنیادین اما از راه مبارزه و انقلاب به رهبری طبقه ی کارگر به دست خواهند آمد.

نشست مشترک جمهوری خواهان و مشروطه طلبان در پاریس

سبز به همان دولت نشان داده اند بتواند پاسخگوی این نکته باشد که نشست پاریس چگونه "برکناری" را در نظر دارد! به هر حال برگزاری نشست مذکور که بر خود نام "همایش همبستگی پاریس" را گذاشت حاوی این نکته هم بود که اوضاع ویژه ایران امکان وحدت بخشیدن به طیف های گوناگون بورژوازی را عملاً ناممکن کرده است. از طرفی سلطنت طلبان که مانند اکثر ملی گرایان از صبح تا شب "ایران، ایران" می کنند حاضر نیستند حتا بپذیرند که در ایران ملیت های گوناگونی از کرد و ترک و بلوچ و عرب ساکن اند و مطالبات مشخصی دارند و از طرفی ناسیونالیست هایی در میان همین ملیت ها وجود دارند که اکنون با پشتیبانی ولی نعمتان تاریخی سلطنت طلبان یعنی امپریالیست ها و به ویژه امپریالیسم آمریکا روبه رویند. لذا همین نشست که قرار بود "همه با هم" دیگری را راه بیاندارد نه فقط به این هدفش نرسید، بلکه به محض مطرح شدن مطالبات ملیت ها، عده ای فریاد برآوردند که تحمل هر نوع مطالبه ی دموکراتیکی را دارند به جز "تجزیه طلبی"!

تنها در طی اجلاس نبود که اپوزیسیون بورژوازی جمهوری اسلامی به نام "همبستگی" بیش از گذشته تجزیه و پراکنده شد، پس از اجلاس هم برخی از شرکت کنندگانش مجبور شدند به ضرب اطلاعیه و مقاله و غیره جلوه های دیگری از استیصال نه فقط خود را که کل اپوزیسیون بورژوازی را مثلاً با توضیح این که سرنگونی طلب نیستند، نشان دهند!

نکته ی دیگری که در رابطه با اجلاس مشترک بخشی از جمهوری خواهان و سلطنت طلبان به چشم خورد حضور یا تمایل به حضور برخی از نویسندگان و شعرا بود که اکنون روند واپسگرایی فکری خود را با نزدیک شدن به محافل سلطنت طلب به پایان رسانده اند. اینان که زمانی جزو ترقی خواهان محسوب می شدند مدتی ست لااقل از لحاظ نظری به ارتجاع سلطنتی پیوسته اند. نشست اخیر بخشی از جمهوری خواهان و سلطنت طلبان به همراه اشخاصی مانند تیمرمن نه یک رویداد مهم سیاسی که نمایشی مضحک از عقب ماندگی اپوزیسیون بورژوازی ایران و ناتوانی آن در ارائه راه حل و آلترناتیوی بود که بتواند توده های مردم ایران را از شر جمهوری اسلامی رها کند. توده های مردم ایران اصولاً انتظاری از

گرایش سیاسی برای ایجاد یک "اپوزیسیون نو" بر ضد جمهوری اسلامی است. صرف نظر از این جمله پردازی های زرین اما فریبنده، چگونگی برگزاری و مسائل مطرح شده و همچنین ترکیب شرکت کنندگان نشست مذکور بار دیگر عقب ماندگی این بخش از اپوزیسیون بورژوازی را عیان کرد. سوای طیفی از جمهوری خواهان و مشروطه طلبان، نمایندگان از دو تشکل ناسیونالیست کردستان - حزب دمکرات کردستان و سازمان زحمتکشانش کومه له - و همچنین رئیس بنیاد دموکراسی برای ایران یعنی آقای تیمرمن نیز از جمله شرکت کنندگان در اجلاس پاریس بودند.

تفاوتی که نشست مذکور با دیگر نشست های اخیر اپوزیسیون بورژوازی - از جمله اتحاد جمهوری خواهان و جمهوری خواهان دمکرات و لائیک - داشت، این بود که در این نشست هواداران بازگشت نظام پادشاهی هم حضور داشتند اما خواسته ها تفاوت اساسی با دیگر نشست ها نداشت: برکناری جمهوری اسلامی، فراخوان مجلس مؤسسان و تدوین یک قانون اساسی مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر! در واقع بخشی از اپوزیسیون بورژوازی جمهوری خواه به یاری اپوزیسیون سلطنت طلبی شتافته است که می داند به تنهایی قادر به هیچگونه نقش آفرینی احتمالی در صحنه ی سیاسی نیست. اپوزیسیون سلطنت طلبی که تنها بختش را برای بازگرداندن نظام سلطنتی به پس از "برکناری جمهوری اسلامی" و در چارچوب یک "رفراندوم تعیین نظام" یا ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ معکوس و امی گذارد.

به هر حال نه این نشست و نه دیگر نشست های اخیر اپوزیسیون بورژوازی به این پرسش نپرداختند که چگونه می خواهند رژیم جمهوری اسلامی را "برکنار" یا "نفی" کنند و چگونه می خواهند مثلاً رفراندومی برای تعیین نظام برگزار کنند؟ البته اساساً انتظار چنین پاسخی از جانب چنین نشست ها و چنین اپوزیسیونی بیهوده و عبث است. این اپوزیسیون اگر هیچ پاسخی ارائه ندهد، بر یک نکته بسیار مصر است که هر راهی برای جایگزینی جمهوری اسلامی می تواند در نظر گرفته شود مگر انقلاب. شاید حضور نمایندگان غیررسمی دولت آمریکا از قبیل آقای کنت تیمرمن که خود را نه مهمان که از جمله برگزار کنندگان این نشست معرفی کرد و همچنین دو تشکل ناسیونالیست کرد که پیش از این هم چراغ

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه هایتان را به یکی از آدرس های زیر پست کنند.

آلمان
K. A. R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

دانمارک
I. S. F
P. B. 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

هلند
Postbus 23135
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

کانادا
K.Z
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس های سازمان ارسال کنید.

I. W. A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره های فکس ۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
سازمان فداییان ۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
(اقلیت) ۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیکی E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیام گیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

KAR

Organization Of Fedaian (Minority)
No 505 July 2007

تشکل های طبقاتی کارگران! وظائف و تاکتیک های ما (قسمت آخر)

اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه

آنچه که اکنون باید مورد بحث قرار گیرد، اشکال عمده مبارزه طبقه کارگر برای سرنگونی طبقه سرمایه دار و کسب قدرت سیاسی است.

سازمان فدائیان (اقلیت) با توجه به تجربه بین المللی طبقه کارگر و تجربه طبقه کارگر در ایران، اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه را دو شکل عمده مبارزه طبقه کارگر برای کسب قدرت سیاسی می داند.

هر طبقه تحت ستمی در طول تاریخ، اشکال مبارزه ویژه و مختص خود را داشته است. این شکل های مبارزه، رابطه تنگاتنگی با شرایط کار و زندگی طبقه تحت ستم داشته اند. در دوران حاکمیت نظام برده داری عصر باستان، شورش، شکل اصلی مبارزه بردگان بود. شورش معروف اسپارتاکوس، تنها یک نمونه از این شورش ها است. سراسر دوران حاکمیت نظام فئودالی نیز، مملو از قیام های دهقانی است. در دوران سرمایه داری هم طبقه کارگر شکل های مبارزاتی ویژه و مختص خود را داشته و دارد.

اصلی ترین شکل مبارزه طبقه کارگر اعتصاب است. از هنگامی که طبقه کارگر بر پهنه تاریخ ظاهر گردید، به ویژه پس از انقلاب صنعتی، اصلی ترین حربه مبارزاتی طبقه کارگر، اعتصاب بوده است. گرچه اشکال، خصلت و مضمون اعتصابات پیوسته در حال تغییر و دگرگونی بوده اند. شکل های اقتصادی، سیاسی و تلفیقی اعتصاب، خصلت تعرضی و تدافعی، مضمون رفرمیستی و انقلابی اعتصابات را

بسته به درجه رشد مبارزه طبقاتی، سطح آگاهی و تشکل طبقه کارگر و موقعیت طبقه حاکم، به وضوح در هر جنبش طبقاتی کارگری می توان دید.

این که اعتصاب، همواره پایدارترین و اصلی ترین شکل مبارزه طبقه کارگر بوده است، رابطه تنگاتنگی با نحوه تولید و شرایط کار و زندگی کارگران دارد. کارگران در معرض استثمار سرمایه داران قرار دارند. شرایط زندگی آنها وخیم است. آنها می خواهند شرایط زندگی خود را بهبود بخشند. محیط کارخانه و کار دستجمعی، در میان آنها همبستگی پدید آورده است. بنابراین از همان آغاز، سهل الوصول ترین راه، برای مبارزه و تحقق خواست هایشان، این بوده است که در همان محیط کار جمعی، ابزار کارشان را زمین بگذارند. کارائی این شکل از مبارزه، آن را به یک حربه دائمی در مبارزه طبقه کارگر تبدیل نمود. اعتصاب، نقش آگاهی دهنده و آموزش دهنده کارگران را ایفا می کند. در جریان اعتصاب، کارگران به قدرت خود واقف می شوند. اعتصاب به آنها نشان می دهد که فقط کارفرمای بالای سر آنها دشمنشان نیست، بلکه دولت نیز حامی سرمایه داران است. آنها اغلب، نیروهای مسلح را که از سوی دولت برای سرکوب کارگران اعتصابی اعزام شده اند، درمقابل خود می بینند. آنها پی می برند که موسسات و نهادهای دولتی رنگارنگی که وجود دارند، هر یک به شکلی از سرمایه داران دفاع می کنند. آنها می بینند که قوانین موجود، از منافع سرمایه داران دفاع می کنند. دادگاه ها احکام خود را

در صفحه ۶

رادیو دمکراسی شورائی

رادیو دمکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۸ / ۵ تا ۹ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ردیف ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه های صدای دمکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دمکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می شود.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی